



مکتب روحانی مشاوره مسیحی

بیش از رستگاری

A Theology of Christian Counseling

More than Redemption

نویسنده: جی آدامز
مترجم: شاهرخ صفوی
ویرایش: فرح صفوی

پیشگفتار مترجم

شخصی که به مشاور مسیحی رجوع می کند در این کتاب "مقاضی" نامیده شده، و شخص مشاور نیز "مشاور" نامیده شده است. شاهرخ صفوی

فصل های کتاب

فصل اول:	نیاز مکتب روحانی در مشاوره مسیحی
فصل دوم:	مکتب روحانی و مشاوره
فصل سوم:	اصول کلام خدا - مشاوره و مکاشفه مخصوص
فصل چهارم:	اصول خدا - مشاوره مسیحی و اساس محیط انسان
فصل پنجم:	اصول خدا - نام خدا و مشاوره مسیحی
فصل ششم (بخش ۱):	اصول خدا - مشاوره مسیحی و دعا
فصل ششم (بخش ۲):	اصول خدا - مشاوره مسیحی و دعا
فصل هفتم:	اصول خدا - مشاوره مسیحی و اصل تثلیث
فصل هشتم (بخش ۱):	اصول انسان - مشاوره مسیحی و زندگی انسان
فصل هشتم (بخش ۲):	اصول انسان - مشاوره مسیحی و زندگی انسان
فصل نهم:	اصول انسان - مشاوره مسیحی و گناه انسان
فصل دهم:	اصول انسان - مشاوره مسیحی و عادت
فصل یازدهم:	اصول انسان - چگونه گناه بر افکار تاثیر می گذارد
فصل دوازدهم:	اصول رستگاری - بیش از رستگاری
فصل سیزدهم (بخش ۱):	اصول رستگاری - بخشش و مشاوره مسیحی
فصل سیزدهم (بخش ۲):	اصول رستگاری - بخشش و مشاوره مسیحی
فصل چهاردهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و زندگی نو
فصل پانزدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و میوه روح القدس
فصل شانزدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و ریشه کنی
فصل هفدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و استقامت
فصل هجدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و رنج
فصل نوزدهم:	اصول کلیسا - مشاوره مسیحی و کلیسا
فصل بیستم:	اصول کلیسا - مشاوره ایمانداران جدید
فصل بیست و یکم:	اصول کلیسا - مشاوره مسیحی و انضباط کلیسا
فصل بیست و دوم:	اصول کلیسا - مشاوره مسیحی و اعمال رحیم
فصل بیست و سوم:	اصول آینده - مشاوره مرگ و افراد در حال مردن
فصل بیست و چهارم:	اصول آینده - مشاوره مسیحی و قضاوت
فصل بیست و پنجم:	خلاصه مطالب

فصل اول

نیاز مکتب روحانی در مشاوره مسیحی

از ابتدا، انسان برای زیستن خود نیاز به مشاوره داشت. از آفرینش، موجودی وابسته به خدا بوده، و نیاز به شناخت آفریدگار خود داشته. معنی و منظور زندگیش بسته به شناخت او بوده، و در خود چنین امکانی را نداشته و نخواهد داشت. انسان مخلوق خدا است و موجودیت و وابستگی او به خدا است. او توانایی شناخت خدا را در وجودش ندارد. انسان خود مختار نیست.

یوحنا ۱

۱: در آغاز کلام بود

و کلام با خدا بود

و کلام، خدا بود؛

”در آغاز کلام بود“، گویای همه چیز است. انسان نیاز به کلام خدا داشت، حتی قبل از آنکه سقوط کند. مکاشفه او برای شناخت خدا، آفرینش، خودمان، رابطه ما با دیگران، و محدودیت هائی که داریم، لازم بود.

خلاف فرضیه کارل راجرز Carl Rogers، که متأسفانه تعداد بسیاری از خادمین مشاوره مسیحی پیرو او شدند(۱)، انسان با تمام آنچه در زندگی نیاز به آن دارد به دنیا نیامده. خدا انسان را وابسته به خود آفرید. بجای موجود خودمختاری که راجرز و هم فکران او معرفی می کنند، و فکر می کنند می توان بطوری که می گویند ”بدون دستور دهنده“، زندگی خودمان را اداره کنیم، خدا در کلامش گفته که انسان را برای خود آفرید:

مکاشفه ۴

۱۱: «ای خداوند خدای ما،

تو سزاوار جلال و عزت و قدرتی،

زیرا که آفریدگار همه چیز تویی

و همه چیز به خواست تو وجود یافت

و به خواست تو آفریده شد.»

و خدا انسان را وابسته به خدا آفرید:

اعمال ۱۷

۲۸الف: زیرا در اوست که زندگی و حرکت و هستی داریم؛

انسان موجودی است وابسته. و هر کاری که سعی کند او را مستقل و حاکم بر خود کند، نه تنها سرکشی نسبت به آفریدگار خود محسوب می شود، بلکه یقیناً با شکست مواجه خواهد شد. با این وجود، این سرکشی تاریخچه طولانی داشته، و نشانه های آن را روزانه در متقاضیانی مشاهده می کنیم که به اشکال مختلف، مسائل ناگوار زندگی را متحمل شده و آشفتگی و بیچارگی را نسبیب خود ساخته اند. این همان روح سرکشی (خود مختاری) است، که فکر می کند می تواند راه را خود انتخاب کرده و بپیماید. و این اساس نیاز به مشاوره را فراهم ساخته. اگر به آنچه در دنیا رواج

یافته اکتفا کنیم (بگونه ای که بعضی کشیشان به آن اکتفا کرده اند)، مسائل و مشکلات را بیشتر خواهیم کرد، نه کمتر.

هر زمانی که مردم سعی کردند، خودشان زندگیشان را بچرخانند، شکست خورده اند، و نه تنها بیچارگی را نسیب خود کردند، بلکه دیگران را نیز دچار آن کرده اند.

انسان به آفریننده و حمایت کننده خود برای تمام آنچه هست، دارد، و می داند، وابسته است. او برای زندگی با نشاط، حق شناس، و وابسته، آفریده شد. راجع به آخرین موردی که نام بردم؛ یعنی وابستگی، می خواهم قدری راجع به آن صحبت کنم.

از آغاز، انسان برای هستی خود نیاز به کلام خدا داشت، و نه تنها پس از سقوطش. انسان تنها با نان زندگی نمی کند (و نمی کرد)؛ حیات نیاز به کلام خدا دارد. بدون کلام، انسان امکانی در خود ندارد تا دنیا را بفهمد، درک کند، و از آن استفاده کند. راه زندگی با دیگران را نخواهد دانست و نخواهد توانست بگونه صحیح با خدا رابطه داشته باشد.

زندگی خارج از کلام خدا معنی ندارد (نویسنده کتاب جامعه آن را «بطالت» نامیده). چرا؟، چون ظرفیت دانش (درک مطالب و برداشت صحیح از آن ها) از خدا است، و جزء طبیعت انسان نیست. و به این خاطر است که می گوئیم، از ابتدای خلقت انسان بگونه ای آفریده شد که نیاز به مصاحبت و مشورت خدا داشت^(۲). مکاشفات عمومی چنین حکمتی را فراهم نمی ساخت. و نتیجتاً، خارج از مصاحبت با خدا، یقیناً بدبختی حاصل می شد. این وضع اجتناب ناپذیر بود، چون محیطی که انسان در آن زیست می کرد، به درستی تفسیر و برداشت نمی شد. همه چیز بنظر هرج و مرج می آمد، و انتخاب و تصمیماتی که انسان می گرفت پایه و اساسی نداشت و کابوس «نسبت گرایی» (شناخت هر چیزی در مقایسه با چیز دیگر) بر انسان نازل شد.

انسان از لحاظ اخلاقی و جسمانی خوب آفریده شده بود. اما، رشد انسان از این دو لحاظ «کامل» نبود. کمال، یعنی بدون هیچ کم و کثر. انسان نیاز به ادامه زندگی داشت (یعنی خوردن از درخت حیاتی که میوه خود را می آورد) تا به کمال برسد. آدم قبل از سقوطش، هنوز دسترسی به آن ابعاد کاملی که حال، ما به آن رسیده ایم نداشت (یعنی آن کمالی که در طول سالیان در ما رشد کرده). آدم از دو مورد که حال از آن بهرمندیم

(۱) در حیات جسمانی که حال تا مرگ داریم^(۳)، و

(۲) در آخرت که هر دو جسم و روح ما کامل می گردند

بی بهره بود^(۴)؛ رابطه انسان با خدا رشد می کند. آدم در باغ، تنها امکانات زیستن را آغاز کرده بود. آنچه ما داریم، او در پیش خود داشت. توسعه بیشتر دانش، تجربیات، و غیره او، همه در آینده و در احکام «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید» و «بر آن تسلط یابید»، پیش بینی شده بود. چگونه آن حکم اول اجرا می شد (با تمام جوانب جامعی و سیاسی که رفتار انسان دارد)، و آن «تسلط» بر دنیا چه نتیجه ای را در پرتو علم و سیاست داشت، همه وابسته به مکاشفاتی بود که خدا از طریق کلامش افشا می نمود. نتیجتاً، تغییر، یا حتی تغییر انسان کامل، همیشه وابسته به خدا بود.

انسان کامل آفریده شده بود، اما معنی آن این نبود که می توانست به تنهایی زندگی کند. کمالی که صحبت از آن می کنیم، اشاره به همبستگی می کند که با خدا دارد. با مشورت خدا بود که جانوران را نام گذارد (او به تنهایی تصمیم آن را نگرفت). با مشورت خدا بود که از باغ نگاهداری می نمود. مشورت خدا بود که او را با درختان باغ آشنا کرد و چگونه از آن ها استفاده کند (و امکان سوء استفاده ای که در آن بود). تمام این موضوع ها بعد از آفرینش بوقوع پیوست. انسان چنان

ساخته شده بود تا وابسته به خدا، آن تغییرات لازمی که از طریق مشورت با او ایجاد می شد، بوجود آید. این موضوع مهمی است که در ابتدا باید روشن شود؛ انسان چگونه ای آفریده شده بود تا با وابستگی به مشورت خدا زندگی کند.

اگر انسان به تمام نصایح خدا گوش داده بود، به آن حیات ابدی که در درخت حیات بود، می رسید. اما اتفاقی رخ داد که باعث سقوط او شد: پشت به مشورت خدا کرد و روی بر مشورت شیطان نمود. به این شکل، می خواست استقلال از خدا گرفته و خودمختاری را بجای آورد. به نصایح کاذبانه شیطان که گفت: ”بلکه خدا می داند روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز خواهد شد و همچون خدا شناسنده نیک و بد خواهید بود“ گوش داد. پیروی از نصایح غلط (شریر)، انسان را به درون گناه و تمام بدبختی هایش انداخت.

سرکشی آدم نشانگر بی فایده بودن هر گونه کوششی است، که انسان در راه استقلالش بکار می برد. سردرگمی و اندوه نتیجه کار شد، و انسان مبتلا به ترس، جهل، و مرگ گردید، و بطوری که معلوم شد، استقلالی نیز در کار نبود. آنچه انجام شده بود، تعویض مشاوره نیکو و راه گشا، با مشاوره شیطان صفت و در بند کشتان بود. وقتی آدم از شیطان پیروی کرد، توانائی انجام آنچه نیکو بود را از دست داد. او در بند گناه و شیطان قرار گرفت. با این کارش نیز، حقایق آنچه مربوط به آفرینش او بود را دوباره تکرار کرد:

۱. او نیازمند و وابسته به مشورت است.

۲. او توانائی تغییر خود را بواسطه مشورت، دارد.

اما متأسفانه مشاوره که انتخاب کرد به جای نشاط و آزادی، او را به جانب بردگی و بدبختی کشاند.

حال برای ما مشخص شده که از زمان آدم تا بحال، در دنیا دو مشاور بیش نیست: مشاور خدایی و مشاور شیطانی، و این دو رقیب همدیگرند. و کلام خدا نشان داده، هر مشورتی که مکشوف نشده باشد، شیطانی است. مشاورانی که نصایح خود را بر اساس چیزی خارج از مکاشفه خدا می گذارند، نام شریر را بخود می گیرند: ”خوشا به حال کسی که در مشورت شریران گام نزند“ (مزمور ۱: ۱). این نام را بخود و مشورتی که می کنند، می گذارند. مزمور، آن را شرارت نامیده (۱) چون با مشورت خدا رقابت می کند و سعی دارد آن را خنثی نماید، (۲) چون الهام گرفته شیطان است، و (۳) چون (عمداً یا نه) از جانب کسانی صادر شده که مخالف خدا هستند. در برابر چنین مشاورانی است (و دقیقاً در مخالفت با ایشان) که مزمور کلام خدا را بر پای کرده است (مزمور ۱: ۲).

در طول تاریخ، این دو مشورت خدایی و شیطانی برای انسان وجود داشته، و هر یک سعی داشته اند نظر او را جلب کنند. تاریخچه هر شخص، خاندان، و حتی ممالک، مستقیماً فراورده مشورت با یکی از این دو مشاوره بوده که پیرو آن شده اند. مشاور سومی وجود ندارد، بطوری که نویسنده مزمور اعلام کرده. تنها دو راه برای انسان وجود دارد: راه خدا یا راه شیطان. انسان خود توانائی مشورت با خود را ندارد (مشورت باید با کسی صورت بگیرد) (۵). اگر خواهان مشورت با خدا نباشد، یقیناً راه شیطان را پیگیری خواهد کرد. انسان طبیعتاً موجودی است که نیاز به حرکت و پیروی دارد، و چنین نیز خواهد کرد. نمی تواند وابستگی خود را رها کند. دانسته یا ندانسته، توکل به خدا یا شیطان خواهد کرد. این گونه ساخته شد، تا از طریق مشاوره شکل بگیرد.

در آغاز، انسان در خُنکی روز صدای خدا را می شنید و با او راه می رفت. شکی نیست که خدا در آن زمان با او صحبت می کرد. این رفاقت ادامه داشت و کاملاً آشکار بود، و مصاحبتشان

شامل مکاشفات مثبت و خوب و مفید بود، که برای توسعه امکانات او طرح ریزی شده بود. و بگونه ای که در نتیجه این مصاحبات رشد کرد، استعداد زبان را یافت تا بتواند افکارش را بیان کند و نظم را بنا سازد. این را در دسته بندی حیوانات او می بینیم. او طعم شیرین فهم و دانشوری، و درک مصاحبت با خدا و همسرش را چشید. او متوجه شد که نصایح خدا واضح و ساده هستند: ”تو می توانی از هر یک از درختان باغ آزادانه بخوری“. خدا بطور واضح درخت ممنوعه را نشان داده بود: ”اما از درخت شناخت نیک و بد زنهار مخوری“. حتی مکان آن را برای او مشخص کرده بود: ”درخت حیات در وسط باغ بود، ...“. و همچنین در همان وضوح و سادگی هشدار داد: ”اما از درخت شناخت نیک و بد زنهار مخوری، زیرا روزی که از آن خوردی به یقین خواهی مرد“. این نصایح برای آدم لازم بود. او وابسته و محتاج آن بود، و مسئول پیروی از آن ها نیز بود. انسان موجود مسئولی است. مشاور او خدا بود، و نصیحتش واضح، حقیقی، و مفید بود.

در مقابل مشورت ساده، واضح، و مفید خدا، شیطان مشورتی پیچیده و مغشوش ارائه داد که نصیحت خدا را واژگون می کرد. آن داستان غم انگیز را در فصل سوم پیدایش خوانده ایم. اولین سؤال تاریخ را شیطان مطرح کرد: ”آیا خدا برستی گفته؟“ (پیدایش ۳: ۱). با این سؤال شیطان نصیحت (مشورت) خدا را رد کرد. به عبارتی می گفت: ”شاید نصیحت او آنقدر ها ساده، واضح، و یا مفید نباشد!“. البته سؤال او حمله مستقیم به فرمایشات خدا نبود؛ شیطان زیرکانه تر از آن است. بجای آن، ابتدا شک را بر انگیزد. شک را بر کلام خدا و منظوری که داشت بنا کرد. تا به حال نیز به این کار ادامه داده. از زمانی که کارش مؤثر واقع شد به این کار ادامه داده است. پس از بنای شک (۶) نسبت به کلام خدا، با تحریف آن، کارش را ادامه داد. کلام را تغییر داد و گفت: ”آیا خدا برستی گفته است که از هیچ یک از درختان باغ نخورید؟“ (پیدایش ۳: ۱). این انحراف حقیقت (بگونه ای که شیطان در طول تاریخ کلام خدا را توسط شاگردانش تحریف کرده) بخاطر آن بود، تا اغتشاش فکری نسبت به همه درختان جز یکی را ایجاد نماید. آنچه در گذشته کاملاً واضح و ساده بود را خواست مغشوش و پیچیده نماید. عکس العمل حوا نیز نشان می دهد که ابتدا به آن اکتفا نکرده بود، اما ممکن است قدری تحت تاسیر قرار گرفته بود که کلام را تغییر داده به آن اضافه کرد: ”و بدان دست مز نید“ (۷).

و چون شیطان توانسته بود کارش را از طریق شک و تحریف آغاز کند، قدم بعدی را برداشت و بطور مستقیم به خدا حمله کرد و حيله نهائی خود، تکذیب را بکار برد. می بینیم که سلسله مراتبی در کار شیطان وجود دارد (۸). گفتن آنکه خوردن باعث مرگ خواهد شد، و خدا گفت نخورید چون نمی خواهد مثل او بگردید (مستقل، و رهائی از وابستگی)، بالغ بر این می شد که خدا دروغگو و فریب کار است، و نیت بدی را دارد. این سه حمله؛ شک، تحریف، و تکذیب، طوری طرح داده شده بود تا عدم اعتماد را ایجاد سازد. نقشه شیطان این بود که عدم اعتماد به کلام خدا را بنا سازد. در طول سال ها نیز این وضع ادامه یافته است. شیطان اساساً تمرکزش بر این سلسله مراتب داشته، و موفقیت زیادی نیز کسب کرده. و بطوری که دیدیم، حمله او به کلام خدا بود. و این موضوع را متأسفانه بیشتر در مشاوره می بینیم. در کلیسا کفایت کلام زیر سؤال آمده و اعتماد وصحت راه او، از طریق کسانی که راه های دیگری را ارائه داده اند سلب شده. آنچه این اشخاص به جانعه فروخته اند ”آزادی“ است. شیوه کار شیطان تغییر نکرده، و موفقیتش نیز در گول زدن فرزندان آدم کم نشده.

کلیسا در طول سالیان دراز، مانند آدم و حوا، یا گول شیطان را خورده یا با آن توافق داشته. جای بی طرف وجود ندارد. توافق یا تضاد با کلام، دو راهی است که وجود دارد. حال، شکر بر خدا در حال رسیدن توافق با کلام هستیم. و نتیجتاً نیز، نیاز برخورد با مشاوران خدانشناس را پیدا کرده

ایم. مدت زیادی است که شیطان مشاوره خود را وارد کلیسا کرده، و چند سالی بیش نیست که مخالفت موفقی در این راه بنا شده.

حال در این مرحله تحول، عجیب نیست مسیحیانی را می بینیم که هنوز جانب دشمن را پیش گرفته اند و با بردران و خواهرانی که خواهان رواج احداث خدا می باشند، مقابله می کنند. عموماً البته نیتشان بد نیست، اما در راه اشتباه هدایت شده اند. با این وجود، نفوذشان را نمی توان نادیده گرفت. نه تنها جلوی مشاوره مفید را می گیرند، بلکه موجب شک و تردید کسانی می شوند که مرحله گشایش را می گذرانند (راز کلام برایشان افشا شده). با این حال، انسان نیست که با آن درگیریم، بلکه ماهیت آموزشی است که این افراد می دهند. ما با کشت و رواج حقیقت کلام، و فرق عمده ای که با آموزش های انسانی دارد، خواهیم توانست مخالفت موفقی را بنا سازیم. وقتی این برخورد را در پیش می گیریم، لازم می شود مزمور ۱ را بررسی نمائیم:

مزمور ۱

۱: خوشا به حال کسی که در مشورت شریران گام نزنند
و در ره گنهکاران نایستند
و در محفل تمسخرگران ننشینند؛

۲: بلکه رغبتش در شریعت خداوند باشد
و شبانه روز در شریعت او تأمل کند.

۳: او بسان درختیست نشانده بر کناره جویبار،
که میوه خویش در موسمش آرد به بار،
و برگش نیز پژمرده نشود،
و در هر آنچه کند کام یابد.

۴: لیکن چنین نیستند شریران
بلکه همچو کاهند که دست باد می رانندشان.

۵: پس شریران را در داوری تاب ایستادن نیست
و نه گنهکاران را در جمع پارسایان.

۶: زیرا خداوند ره پارسایان را می پاید
اما طریق شریران به نابودی انجامد.

حال بپردازیم به آیه اول. مصیبت حاصله را در شکل سلسله مراتبی می بینیم، که توافق و قدم آرائی انسان را به جانب شیطان، می پروراند. ابتدا، ”گام“ است که در مشورت شریران برداشته می شود. به عبارت دیگر، گوش دادن به راه و روش های دنیاست. و سپس قانع می شود که صحیح است، و آن را تایید می کند، و آن حقیقت او می شود. ممکن است وجدانش این دو را طوری قبول کند که در بعضی موارد یک مکتب حقیقت دارد و در موارد دیگر، مکتبی دیگر. و با دفاع از خود، با پافشاری از درست بودن آن دفاع می کند. با زبان (تملق و چاپلوسی) می گوید ”همه حقایق از خدا است“، اما چیزی نمی گذرد که ”در ره گنهکاران می ایستد“. روح شریر، می گوید راهی برای ”روشنفکری و خردمندی“ می پروراند، و با کمک طرفدارانش زندگی خدا شناسی را رواج می دارد. این راه گناه انسان است؛ راهی است که انسان پیش می گیرد و رواج

می دهد. برای حفظ منافعتش نیز باید از آن دفاع کند(۹). راه را دوگانه و موازی با هم می بیند و با هم پایان خود ("محفل تمسخرگران")، کسانی که یک راه را دنبال می کنند، "مسخره" می کند. می گوید، "همه حقایق از خدا است!" چیزی نمی گذرد که خود یکی از پیش تازان این دوگانگی می گردد، و طنز و طعنه را در مقابل کلام خدا بنا می سازد و "در محفل تمسخرگران" می ننشیند.

امروزه مسیحیانی هستند، که بقدری جلب راه و روش و دنیا ("اصلاح طلب"؛ "مترقی"؛ "با محبت") شده اند، که در زبان و نوشته های خود، بیشتر حمله به کسانی می کنند که تنها راهشان خداست، نه چیز دیگر. و معمولاً با تفسیر بسیار، از مکتب "پیشرفته" خود دفاع می کنند(۱۰). وقتی جریان امور را در نظر می گیریم، متوجه می شویم که تعجب ندارد مسیحیانی که به عیسی قسم خورده اند، دستخوش چنین منجلابی شده اند. جریان کار سازش، همه چیز را روشن می کند. هیچ شخص مسیحی با منحرف و تکذیب کردن کلام زندگیش را آغاز نمی کند. اگر بکند، جریانی در کار بوده که به آنجا رسیده. و جریانش تدریجی بوده، نه نابهنگام. این چیزی است که مزمور نشان می دهد. نتیجتاً باید در نظر داشت که چنین مشاوره یا برداشتی، ممکن است برای هر دو مشاور و متقاضی روی دهد.

حال توجه داشته باشید که فرائض پیدایش ۳ و مزموری که مطالعه می کنیم، صحبت از مشاوره یا برداشت دیگری ("سومی"؛ "پیشرفته ای"؛ "واجد شرایطی") نمی کند. یکی از حیلۀ های شیطان (بعنوان فرشته نور)، این است که خبره نمایان و فلسفه بافان را زیر پرچم "همه حقایق از خدا است" (می گویند کلام خدا انحصار حقیقت را ندارد)، در آورده است. پیروی از چنین مکتبی، همه گونه لغزش ها را امکان پذیر می کند.

البته همه حقایق از خدا هست، اما آیا آنچه ایشان "حقیقت" می شمارند شامل تمام کلام خدا می باشد، یا آنچه خود انتخاب کرده اند؟ آیا تنها متکی به کلام خداست یا "پیشرفته" تر از آن است؟ سؤال این جا است.

و از جانب دیگر، این مسیحیان "پیشرفته"، معتقدند که "فیض عمومی" شامل همه گشته. از این اصل نیز سؤاستفاده می کنند. منظورشان این است که فیض خدا حقایق فروید Freud، راجرز Rogers، و سکینر Skinner را "افشا" نموده. البته خدا در فیض عمومی خود، از گناه جلوگیری می کند، و امکان شناخت خود را در آفرینش مهیا می سازد (از طریق آفتاب و بارانی که بر همه می بارد)، اما راه های مختلفی را ارائه نمی دهد. خدا چیزی را به کسی نمی گوید و چیز دیگری را به کس دیگر. این را نمی توان "فیض عمومی" نام برد.

می توانید اطمینان داشته باشید که فیض خدا باعث ایجاد دو مشاوره رقیب و کنار هم، نشده. خدا را نمی توان متهم به دورویی کرد. فیض عمومی او نیست که اصول کاذب فروید (انسان مسئول گناهان خود نیست)، راجرز (انسان اصولاً موجود خوبی است و نیازی به کمک خارجی ندارد)، یا حتی سکینر (انسان موجودی است حیوانی، بدون ارزش، آزادی، یا آبرو) را افشا نموده. در حقیقت کفر آمیز است گفتن آنکه چنین مکاتبی، پر از خطا و ضد خدا، از فیض عمومی خدا برخوردار بوده اند. فکرش را بکنید، خدا در فیض عمومی خود، مردم را چگونه ای هدایت کند تا بدون نیاز به مسیح، توانایی حل مسائلشان را داشته باشند! راهی که قرار است کلام خدا انجام دهد را خود بدون نیاز به آن انجام دهند. این شامل فیض خدا (یا فیض عمومی خدا) نمی تواند باشد. این زبان بازی ها از حیلۀ های دیگر شیطان است. نباید گذارد آنچه مقدس است، با نجاست آمیخته شود (متی ۷: ۶).

و مروارید های خود را پیش خوکان میندازید،
مبادا آنها را پایمال کنند و برگردند و شما را بدرند.

این سازش گرایان و التقاط گرایان که ترجیه داده اند فرضیه فروید را تجزیه تحلیل کنند (بجای تجزیه و تحلیل کلام خدا)، با این کارشان نه تنها بخود پشت و پا زده اند، بلکه دیگران را نیز به زمین می زنند. و تنها ایماندارانی که روزانه اندیشه و خوراکشان کلام خدا است، از این وسوسه در امان می باشند. مشاور مسیحی باید خود را در آموزشی که برایش فراهم شده بهرمند کند، اگر نه او نیز به دام خواهد افتاد.

باید توجه داشت که روانشناسان و روانکاوان "مسیحی" خود را مشاوران مسیحی نیز می نامند، و بر استناد آزمایشات و مکاشفات علمی، خود را طرفدار و خدمتکار مسیحیان و کلیسا می شمارند. باید پشت پرده را نشان داد. شاید قبلاً حقایق کلام خدا آنگونه که امروزه افشا شده در دسترس کشیشان و مشاوران نبود، و به ناچار به روانشناسان و امثال آنها روی آوردند. ولی حال که افشا شده و در دسترس هست، چرا به این کار ادامه می دهند! حال آیا نمی توان آن ها را نماینده شیطان نامید؟ آن ها هنوز بکار خود مشغولند و کلام خدا را تحریف و تکذیب می کنند (۱۱). این "مسیحیان" راه حلشان "مدرن" یا "کامل کننده" نیست. چاره دیگری است. حتی خودشان این را می گویند. می گویند راه حلی است مانند راه حل های دیگر (بی آزار). اما خودشان را در میان راه حل های دیگر برملاء می کنند (متی ۷: ۱۳). چگونه است که بعضی مسیحیان این حقیقت را نمی بینند؟

نهایتاً جواب این است - مسیحیان گول افکار و راه های دنیا را خورده اند، چون مکتب روحانی صحیحی را نداشته اند. بسیاری هیچ آموزش الهیاتی ندارند و در خدمت مشاوره مشغولند. به این دلیل است که دست به التقاط و سازش برده اند. چون علم و مکتب دنیا بر زندگیشان حاکم شده، فکر می کنند امور خدا نیز چنین جوانبی را باید داشته باشد. از طرفی نیز بسیاری مسیح را بعنوان خدا و نجات دهنده خود قبول کرده اند، ولی در علم روانشناسی و روانکاو مشغول به کارند. برداشت های سطحی خدا (که معمولاً پر از تناقض می باشند) را در کتاب ها و تبلیغ هایشان می بینیم. آشی را که از مکاتب انسانی برداشت شده را، با آیاتی از کلام خدا تزئین می کنند، و بعنوان "مشاوران مسیحی" به خورد ایمانداران می دهند. آن سادگی اضافه کردن چیزی به کلام خدا، بدون توجه به هشدار هائی که در این رابط داده شده، همه گویای مسئله مهمی است که به آن مبتلا شده اند.

مکتب روحانی است (یعنی مطالعه عمیق و گسترده ای از کلام خدا)، که باید این مسئله را حل کند. هیچ راه دیگری نیست که بتواند جلوی مسیحیان را بگیرد تا از این دست فروشان مذهبی، چیزی دریافت نکنند. در غیر این صورت، بناچار، مشتری افکار و طریق های فروید و راجرز خواهند شد، همانگونه که پدرانسان شده بودند. زمانی که مسیحیان، توانائی فکر کردن راجع به همه چیز را از کلام بدست آورند (بگونه ای که فکرشان همیشه الهی است)، آنوقت خواهند توانست از مکاتب التقاطی در امان باشند. به این خاطر است که این کتاب را نوشتم. سعی من این است که افکار خدا را در ارتباط با مشاوره مسیحی رواج دهم. امیدوارم تغییر لازم ایجاد گردد.

فهرست زیر نویس های فصل اول

- (۱) برای اطلاع بیشتر راجع به این موضوع به کتاب ”شایستگی مشاوره مسیحی“ Competent to Counsel رجوع نمائید. راجع به آن در فصل های بعد بیشتر صحبت خواهد شد. (این کتاب تا بحال به زبان فارسی ترجمه نشده است)
- (۲) کلام خدا مرتباً خود را مشاور معرفی کرده (مزمور ۱۱۹: ۲۴؛ امثال ۱۹: ۲۰).
- (۳) عبرانیان ۱۲: ۲۳
- (۴) فیلیپیان ۳: ۲۱
- (۵) یوحنا ۸: ۳۴ - ۴۴. انسان با گمان بر آنکه آزاد است، از طریق رفتار و گفتارش خود را برده گناه نشان داد. سعی بر مستقل زیستن او نشانه آشکاری است از پیروی او از شیطان.
- (۶) کلام خدا شک را اساساً فقر اخلاقی می شمارد (یعقوب ۴: ۸)
- (۷) همچنین ممکن است حکم داده شده را بطور کلی بیان کرده باشد. اما به هر صورت، بر اساس تحریف های دیگر کلام، این افزایش احتمالاً نشانه تغییر روحیه ای است که نسبت به کلام خدا بدست آورده بود.
- (۸) و همچنین این فرآیند تصادعی را در آنچه حوا گفت می بینیم (زیر نویس قبلی). فرآیند تصادعی را در مزمور ۱: ۱ نیز می بینیم.
- (۹) بسیاری در نام علم و دانش، سعی داشته اند نظر دنیا را جلب کنند تا پذیرش را بنا سازند.
- (۱۰) اگر مکتبشان حقیقت داشت، نیازی (این چنین) به دفاع از خود نداشت!
- (۱۱) موضوع این نیست که تنها با نادانی روبرو هستیم، چون بسیاری در این راه حرفه ای و اجتماعی شده اند و از این طریق نان می خورند.